طبع: ذوق – استعداد
جویا: جوینده
بهره رساندن: فایده داشتن
برگزیده شدن: انتخاب شدن
شوق: میل، رغبت

اجتماع: جامعه
فعّالیت: تلاش و کوشش
اقامت گزیدن: ساکن شدن
فروزان: شعله ور
ذوق: شور و شوق

قریحه: ذوق، استعداد
کنج: گوشه
نخست: اول
عاجز: ناتوان
استعداد: توانایی، آمادگی

نزد پدر، حرفه‌ی بنّایی و قنّادی را یاد گرفتم؛ ولی هیچ یک از این کارها طبع پرشور و ذهن جویای مرا راضی نمی‌کرد. من که با سختی‌ها بزرگ شده بودم، می‌خواستم بیشتر بکوشم؛ پیشرفت کنم و به خود و دیگران بیشتر بهره برسانم.

در آن هنگام، چند مدرسه‌ی جدید در قفقاز دایر شده بود. من در یکی از این مدرسه‌ها به آموزگاری برگزیده شدم. در این کار شور و شوق فراوان از خود نشان دادم و دریافتم که آموزگاری شغلی است که با آن بهتر می‌توان به اجتماع و مردم خدمت کرد.

پس از مدّتی برای اینکه فعّالیت‌های فرهنگی را در میهن خود ادامه دهم به ایران آمدم. ابتدا در شهر مَرند اقامت گزیدم و در مدرسه‌های این شهر به معلّمی پرداختم. سپس به تبریز رفتم. من که در شعله‌ی فروزان خدمت به مردم و میهن می‌سوختم و می‌خواستم از هر راه که ممکن است باری از دوش مردم بردارم، دریافتم که کودکان تبریز پیش از رفتن به مدرسه یا در کوچه و بازار سرگردانند یا آتش ذوق و قریحه‌ی آنها در کُنج خانه‌ها خاموش می‌شود. به این فکر افتادم که در تبریز کودکستانی دایر کنم و این کار را کردم. این نخستین کودکستانی بود که در ایران دایر شد. کودکستان را «باغچه‌ی اطفال» نامیدم.

در همان روزهای نخست، مادری کودک خود را به باغچه‌ی اطفال آورد و گفت: «مدرسه‌های دیگر، فرزندم را نمی‌پذیرند.» او راست می‌گفت؛ زیرا آنها نه تنها نمی‌توانستند به کودکش خواندن و نوشتن بیاموزند بلکه از نگهداری او نیز عاجز بودند.

تا آن هنگام در کشور ما کسی به فکر کودکان کم‌شنوا و نابینا نیفتاده بود؛ به همین دلیل، استعدادشان پرورش نمی‌یافت. آن روز، وقتی پسرک را در باغچه‌ی اطفال نگه‌داشتم،

پاسخ صفحه به صفحه درس فارسی پایه چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی